

The Reflection of Political, Social issues in Lahooti's poems

S. A. Hosseini Abbariki¹, P. Heydari²

بازتاب مفاهیم سیاسی و اجتماعی در اشعار

ابوالقاسم لاهوتی

سیدآرمان حسینی آباریکی^۱، پروین حیدری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷

Abstract

One of the most important features of poetry during the constitutional revolution is its services to society and politics. Political matters appear in the poetry of this period so clearly and expressly that they cannot be ignored in any way. Aboul ghassem Lahooti (۱۸۹۸- ۱۹۵۷) is one of the poets of this period who lived a life with many ups and downs. These vicissitudes have reflected in his poems; so that his poems mirror the realities of society and are full of political and social themes. Since no independent research on the Lahooti's poetry has so far been conducted, therefore, the author of this article try to study his prominent social and political themes, including homeland, patriotism, defense of the suffering people and working class, freedom, constitutionalism and frustration there with, criticism and censure the kings, call for peace and fighting colonialism.

Key Words: Lahooti, Nations, Politic, conditional era, Society

چکیده

از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر دوره مشروطه، این است که شعر در خدمت اجتماع و سیاست قرار گیرد. مسائل سیاسی چنان صریح و روشن در شعر این دوره نمود پیدا می‌کند که به هیچ‌وجه نمی‌توان از آنها صرف‌نظر کرد. ابوالقاسم لاهوتی (۱۲۷۶-۱۳۳۵ هـ ش) نیز از جمله شاعران عصر مشروطه است که سروده‌هایش انعکاس واقعی جامعه و سرشار از مضامین سیاسی و اجتماعی است. از آنجا که تاکنون به صورت مستقل پیرامون مضامین اشعار ابوالقاسم لاهوتی پژوهشی انجام نگرفته است، بنابراین در این مقاله نگارندگان می‌کوشند مضامین برجسته سیاسی و اجتماعی اشعار او را بررسی نمایند.

کلیدواژه‌ها: لاهوتی، میهن، سیاست، مشروطه، اجتماع.

1. Ph.D Student of Persian Language & Literature at Shahid Madani University.

2. M.S. in Persian Language and Literature, Ahvaz PNU University.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (نویسنده مسئول) arman.hosseini@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور اهواز pari_heidari77@gmail.com

مقدمه

در اواخر دوره قاجار کسانی مانند آخوندزاده و پس از آن میرزا آقاخان کرمانی به ادبیات کهن ایران و شیوه پیشینیان در مداحی و ستایشگری تاختند و با نوشتن نمایشنامه‌ها و بیانیه‌ها به نقد ادبیات گذشته ایران پرداختند. این تفکر با شدت بیشتری در تفکر شاعرانی چون ادیب‌الممالک فراهانی، سیداشرف‌الدین گیلانی، ایرج میرزا، علی اکبر دهخدا، عارف قزوینی، فرخی یزدی، ملک‌الشعرای بهار، ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی که باید آنها را «پیشگامان اشعار سیاسی ایران» دانست، شکل گرفت و مسائل سیاسی و اجتماعی از مهم‌ترین موضوعات شعر دوره مشروطه و یکی از عوامل درونی در شکل‌گیری نهضت مشروطه شد. (خاتمی، ۱۳۸۰: ۸۴-۸۳)

ابوالقاسم الهامی فرزند احمد متخلص به لاهوتی، در سال ۱۳۰۵ هجری قمری در کرمانشاه به دنیا آمد. علوم مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفت؛ از آن پس به عرفان و تصوف گرایید، اما در این وادی دیری نپایید و به ژاندارمری کشور وارد شد که در آن زمان زیر نظر سوئدی‌ها اداره می‌شد. رئیس ژاندارمری قم بود که بر اثر یک سوءتفاهم میانه‌اش با سوئدی‌ها به هم خورد و به جرم اقدام به خراب‌کاری محکوم به اعدام شد، ولی او به خاک عثمانی گریخت و چندی در آنجا با دشواری و پریشانی روزگار گذاشت. لاهوتی پس از آنکه سه سال در استانبول زیست به کرمانشاه بازگشت. در دو سال آغاز جنگ جهانی اول، روزنامه بیستون را در زادگاه خود منتشر کرد. بعد از شکست قوای

ادبیات مشروطه در جریان جدال با ادبیات کهنه شکل و جان می‌گیرد؛ به همین جهت - چه از نظر شکل و چه از نظر محتوا - نو و سنت‌شکن است. در سنت‌شکنی و ویرانگری شدیداً تعرضی و پرخاشگر است، و از آنجا که به قشر «تعلیم‌نیافته» رو دارد، زبانش ساده است. چون بازگوکننده تمایلات گروهی است که باید در آشنایی با واقعیات، بناهای فانتزی و رمانتیکی را که افکار سنتی برای آنها ساخته، ویران بکند، شدیداً رئالیستی است. (مؤمنی، ۱۳۵۷: ۱۱۹) به عبارت دیگر «ویژگی‌های مهم ادبیات مشروطه، از نظر محتوا مردم‌گرایانه، جامعه‌گرایانه و ملی بودن آن (سیاسی و اجتماعی)؛ از نظر زبان، سادگی و از دیدگاه شیوه و مکتب، واقع‌نمایی آن است. واقع‌گرایی، جامعه‌گرایی و سادگی سه عنصر اصلی ادب مشروطه است. (ابومحبوب، ۱۳۸۶: ۸۲)

اهداف اشعار مشروطه، بیداری مردم و شکوفا کردن احساسات ملی و میهنی مردم بود؛ به عبارت دیگر شاعران دوره مشروطه می‌خواستند به نوعی، مردم را از خرافات و جهل دور کنند و ندای آزادی‌های فردی و اجتماعی را در وجود آنها به صدا درآورند. «تأثیر تکان‌دهنده این نهضت، ادبیاتی پدید آورد که پاسخگوی احساس و اندیشه مردم آن روز کشور ما بود؛ تأثیر این نهضت اجتماعی در ادبیات ما چندان عمیق بود که به شعر دوره مشروطه، سبک و شیوه خاص بخشید. (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۴۷)

در مورد سروده‌های لاهوتی پژوهش‌هایی اندکی صورت گرفته است؛ از جمله مقالات «مفهوم ملیت در شعر ابوالقاسم لاهوتی» (ایران شناخت، ۱۳۷۵) از باقر صدری‌نیا؛ «یک سند نویافته و برخی توضیحات درباره ابوالقاسم لاهوتی» (اسناد بهارستان، ۱۳۹۰) از سیدمسعود رضوی؛ «ابوالقاسم لاهوتی و نوشته‌هایی از پژوهشگران تاجیک درباره او و شعرش» (جهان کتاب، ۱۳۹۱) از مسعود عرفانیان؛ «بررسی و تحلیل اصول نئوکلاسیسیسم در اشعار لاهوتی» (ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهرکرد، ۱۳۹۱) از عبدالله حسن‌زاده و لیلا شامانی و... این مقالات بیشتر به شرح حال و دقایق زندگی ابوالقاسم لاهوتی پرداخته‌اند و پیرامون مفاهیم برجسته شعر مشروطه در شعر او کمتر سخن رانده‌اند. در مقاله «مفهوم ملیت در شعر ابوالقاسم لاهوتی» مطالبی پیرامون میهن‌دوستی و نیز وطنیات لاهوتی ارائه شده است. در مقاله حسن‌زاده و شامانی نیز به جنبه‌های تقلیدگرایی و نئوکلاسیسیسم لاهوتی توجه شده و مطالبی کلی نیز از مفاهیم شعری او ذکر گردیده است. اما تاکنون آن چنان که باید به صورت مستقل مفاهیم برجسته سیاسی و اجتماعی در شعر لاهوتی بررسی نشده است، بنابراین پرداختن به این مهم امری ضروری به نظر می‌رسد. در ادامه برجسته‌ترین مفاهیم سیاسی و اجتماعی که در اشعار لاهوتی نمایان است، از پیش چشم می‌گذرد.

اروپای مرکزی دوباره به ترکیه رفت، تا اینکه در آغاز سال ۱۳۴۰ هجری قمری به شفاعت مخبرالسلطنه فرمانروای تبریز به ایران بازگشت و با همان درجه سابق وارد ژاندارمری آذربایجان شد. لاهوتی در رأس ژاندارمری تبریز رشادت‌ها از خود نشان داد و با کمک انقلابیون، تبریز را گرفت؛ اما پس از شکست عملیات آنها، ناگزیر به شوروی گریخت و تا پایان عمر در تاجیکستان در سمت‌های آموزش‌گاری دبستان، عضویت در حزب کمونیست، ریاست آکادمی علوم تاجیکستان و وزارت معارف به سر برد تا اینکه سرانجام به سال ۱۳۳۶ خورشیدی در مسکو درگذشت. (یاحقی، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۲)

گرایش مارکسیستی لاهوتی، در شوروی آن روزگار، رنگ استالینیستی آشکاری به خود می‌گیرد. در سال‌های نخست اقامت در آن کشور، به گواهی سروده‌هایش، تمایلات ضد مذهبی تند از خود نشان می‌دهد، که به تدریج با گذشت زمان از تندی آن کاسته می‌شود، و سپس تقریباً محو می‌گردد. با پیوستن لاهوتی به حزب کمونیست و کسب مقام و منصب حزبی دولتی، شعر او به طور تام و تمام در خدمت بیان شعارها و تعالیم حزبی قرار می‌گیرد؛ و او در مواردی نه چندان اندک، در هیأت شاعری مداح از گونه مارکسیستی آن جلوه‌گر می‌شود و کلامش از حیث جنبه‌های هنری زبان، کم‌رمق و در مجموع کم‌اعتبار و بی‌روح می‌نماید. هرچند که به ظاهر پرشورترین شعارها را منعکس می‌سازد. (صدری‌نیا، ۱۳۷۵: ۱۹۷)

میهن و میهن پرستی

میهن و میهن پرستی بیشترین و شورانگیزترین دیدگاه اجتماعی لاهوتی را تشکیل داده است. او از این دیدگاه یکی از برجسته‌ترین شاعران عهد مشروطه به حساب می‌آید. «لاهورتی میهن پرستی راستین بوده است و او را در میان همگنان خودش باید یکی از نمونه‌های کم مانند جهان دانست؛ زیرا با آنکه سالیان دراز دور از ایران به سر برد... یک دم نیز میهنش را از یاد نبرد و همیشه به ایرانی بودنش می‌بالید و می‌نازید و مانند دل‌داده‌ای که از دلدار جانی خود دور افتاده باشد، به یاد ایران ترانه‌سرایی می‌کرد و به هر بهانه، نام ایران را در سخنش می‌آورد.» (لاهورتی، ۱۳۵۸: ۴۹)

تینده یاد تو، در تار و پودم، میهن، ای میهن!
 بود لبریز از عشقت وجودم میهن، ای میهن!
 تو، بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
 فدای نام تو بود و نبودم، میهن، ای میهن!
 به هر مجلس، به هر زندان، به هر شادی، به هر ماتم
 به هر حالت که بودم، با تو بودم، میهن، ای میهن!
 (لاهورتی، ۱۳۵۸: ۴۴)

لاهورتی شعر ذیل را هنگامی که در پاریس بوده، سروده است؛ از مضمون شعر هم پیداست که شاعر از وطن دور است و همه آرمان‌های خود را در وطن خود محقق می‌بیند:

از خانه کنم یاد که پیمان من آنجاست
 هوش سرم و نور دو چشمان من آنجاست
 دل پر غم و اموال پریشان شد و فکرم
 در سر نشود جمع که سامان من آنجاست
 گر مدعیم بی‌دل و دین خواند، عجب نیست
 از راست چه رنجم، دل و ایمان من آنجاست

(همان: ۵۳)

لاهورتی پیوسته نگران و اندوهگین از بی‌سر و سامانی ایران است و این احساس در بیشتر اشعار وطنی او موج می‌زند:

ز شب تا بامدادان، می‌کنم فریاد و می‌نالم
 ز دست بخت بد فرجام، دارم داد و می‌نالم
 ز فقر زارع و دل سختی مالک بود روشن
 که ایران می‌شود ویران ز استبداد و می‌نالم
 خیانت‌های شاه و جهل ملت را چو می‌بینم
 از آن می‌ترسم که این کشور رود بر باد و می‌نالم
 (همان: ۶۶)

او در یکی از شعرهایش که در پاسخ به رومن رولان - نویسنده نامدار فرانسوی - سروده است، داستان نگرانی‌هایش را این‌گونه بازتاب می‌دهد:

به نامه‌ات، وطنم را نوشته‌ای آزاد
 به رخ ز دیده‌ام از شادی آب می‌آید
 من آن مبارز ایرانیم که از وطنم
 فقط به یادم تیر و طناب می‌آید
 کنم چو فکر از آن خلق و آن ستم که آنجاست
 به دل غم و به تنم اضطراب می‌آید...

(همان: ۱۵۳)

لاهورتی با آنکه در خارج از وطن، زندگی مرفهی داشته است، اما نمی‌تواند احساسات وطنی خود را سرکوب کند و از افکار پریشان خود رها شود؛ چنان‌که در سروده‌هایش به خوبی این افکار به تصویر کشیده شده است:

من هم وطنم اسیر مانده است
 در پنجه دشمنان زحمت
 هر چند که در پناه شورا
 من خویش رسیده‌ام به راحت
 اما هر شب هزار گردن
 در بند ستم به خواب بینم

اما یکی از جلوه‌های مهم وطن‌پرستی، بیگانه‌ستیزی است. لاهوتی به هیچ قیمتی حاضر نیست که با دشمنان وطن کنار بیاید؛ او از ایرانیان می‌خواهد که از هیچ تلاش و کوششی برای پاسداری از وطن دریغ نوزند:

وطن‌خواهان، وطن ویرانه گردید
وطن، منزلگه بیگانه گردید
به خاک ما، تجاوزهای اغیار
بر اهل جهان افسانه گردید

(همان: ۴۵۱)

و نیز:

ایا ایرانیان تا کی دچار غفلتید آخر؟
ایا ایرانیان تا چند اسیر ذلتید آخر؟
ترقی‌های هر ملت، ثمر از حسشان باشد
تلاشی، غیرتی، حسی! شما هم ملتید آخر؟
(همان‌جا)
همان‌گونه که شاعر سروده است، پیشرفت هر ملت، دستاورد تلاش و غیرت آن ملت است. در جایی دیگر لاهوتی به مادر وطن این وعده را می‌دهد که هیچ‌وقت فریب بیگانگان را نخواهد خورد و وطن را از بند اجانب رها کند:

ای مادر وطن پسرانت نمرده‌اند
آسوده باش، گول اجانب نخورده‌اند
البته حق مادریست را ادا کنیم
یعنی که جان و مال به راهت فدا کنیم
در سایه تو کاخ عدالت بنا کنیم
دست تو را ز بند اجانب رها کنیم

(همان: ۴۵۱)

شدت علاقه‌مندی لاهوتی به وطن، آن‌چنان است که در راه وطن حاضر است جان خود را

پس سایه سرخ روی ایران
از پرچم انقلاب بینم

(همان: ۵۷۲)

لاهوتی برای ترغیب مردم کشور، همواره در جست‌وجوی راه حل و گشایش است؛ او با شیوه‌های صحیح به فکر و ذهن مردم راه پیدا می‌کند و آنها را بیدار می‌نماید تا با هم هم‌گام و هم‌زبان باشند. وی برای اتحاد مردم، این‌گونه شعر می‌سراید:

آمد سحر و موسم کار است، بالام لای
خواب تو، دگر باعث عار است، بالام لای
لای لای بالا لای لای
لای لای بالا لای لای

ننگ است که مردم همه در کار و تو در خواب
اقبال وطن بسته به کار است بالام لای
تو کودک ایرانی و ایران، وطن توست
جان را تن بی‌عیب به کار است، بالام لای
تو جانی و ایران، چو تن توست
برخیز سلحشور، تو در حفظ وطن کوش

(همان: ۵۲۳)

و در جایی دیگر این‌گونه ایرانیان را خطاب

قرار می‌دهد:

ایرانیان، ایرانیان
یاری کنیم، یاری کنیم
زخمی شده جسم وطن
خیزید، غم‌خواری کنیم
ویران شده سامان ما
سمبل شده ایران ما
جان می‌کند جانان ما
یاران مدد، کاری کنیم

(همان: ۴۴۳)

دل‌بستگی به وطن در فکر و شعر لاهوتی
موج می‌زند، تا آنجا که هر کس را که نسبت به
وطن تعهدی ندارد و یا ضد وطن است، به شدت
او را سرکوب می‌کند:

آن‌که بر ضد وطن کوبد در بیگانگان
ضرب سخت از چکش آهنگران خواهد گرفت
مزد این‌سان پادوی بهر فروش مملکت
سیلی از مردان، قفایی از زنان خواهد گرفت
(همان: ۱۲۳)

لاهوتی بر آن است که هر کس بدخواه وطن را
دست‌یاری کند، از هجوم مردم در امان نخواهد ماند:
دشمن ملت که خون از توده جاری می‌کند
در فنای هستی خود پافشاری می‌کند
از هجوم مردم شوریده گردد پایمال
هر که بدخواه وطن را دست‌یاری می‌کند
(همان: ۱۲۴)

و نیز افراد ضد وطن را جاسوس و وجود
این افراد را باعث شادی دشمن می‌داند:
ضد وطن، ارتجاع جاسوس بود
دشمن، خوش از این قوه منحوس بود
از حبس مشو فسرده، ای دوست، که این
سنگ محک مردی و ناموس بود
(همان: ۱۳۷)

فرد ضد وطن حتی اگر شاه مملکت هم
باشد، لاهوتی او را به باد انتقاد می‌گیرد:
شاه ما با یک نگه بخشید ایران را به ژورژ
لیلی ما را نگه کن، کار مجنون می‌کند!
(همان: ۹۲۴)

لاهوتی در شعری به نام «صلای ایران» حس
میهن‌دوستی ایرانیان را بر می‌انگیزاند و همه مردم

فدا کند و این علاقه را در بیشتر شعرهایی که
برای وطن سروده است، با خود به همراه دارد:
جان دریغ از راه ایران نکند لاهوتی
او از اوّل سرخود در سر این خانه فروخت
(همان: ۵۱)

و نیز:

می‌بینی، بهر میهن
خون خود را ریخته‌ام
اگر فرماید به من
می‌بخشمش جان را هم
وطن را من دارم دوست
با هر نعمت که در اوست

(همان: ۳۸۸)
لاهوتی در شعر دیگری با آگاهی تمام می‌گوید:
در راه خدمت به کشور از بند، حبس و دار هیچ
ترسی ندارد و هر خطری را به جان می‌خرد و برای
خدمت به کشور، با خدا پیمان استوار بسته است:
در این خدمت خطرها بود در راهم، ولیکن من
نترسیدم ز بند و محبس و دار، آمدم اینجا
به لاهوتی محقق شد که اوّل مرد ایرانی
نه از روی هوا، با هوش و بیدار آمدم اینجا
(همان: ۱۹۲)

در جای دیگر نیز همه برادران خود را به
فدا کردن جان در راه میهن، فرا می‌خواند:
برادران، برادران!
برادران، به مادر وطن وفا کنیم
اگر که سر طلب کند، به وی فدا کنیم
به دشمنان، ما امان نمی‌دهیم
به دیگران خاکمان نمی‌دهیم، نمی‌دهیم
(همان: ۱۹۰)

را اعم از گُرد و فارس و ترک فرا می‌خواند که کشور را از دست بیگانگان نجات دهند:

شوید یاران، با دقت، با هوش
این فغان کیست، می‌رسد به گوش؟
نی این فغان نیست، این بود خروش
خون از این خروش می‌آید به جوش
بشنوید، مادر صلا می‌دهد
ایران رنجبر صلا می‌دهد
یکسان می‌زنند، زحمت‌کشان را
هم گُرد و هم فارس، هم ترک‌زبان را
با هم بکویم آدم‌کشان را
بیگانه‌خواه و بیگانگان را
بشنوید، مادر صلا می‌دهد
ایران رنجبر صلا می‌دهد
(همان: ۵۵۳)

شاعر رمز نگهداری وطن را در اتحاد و یکپارچگی ملت می‌داند:

ای شیران ترک، ای گردان گُرد
ای مردان فارس، از بزرگ و خرد
دوستانه به یکدیگر دست دهید
اردوی ستم را شکست دهید
نفاق شما، به نفع دشمن است
اتفاقتان فتح میهن است
یکسان می‌زنند، زحمت‌کشان را
هم گُرد و هم فارس، هم ترک‌زبان را
با هم بکویم آدم‌کشان را
بیگانه‌خواه و بیگانگان را
بشنوید، مادر صلا می‌دهد
ایران رنجبر صلا می‌دهد
(همان: ۵۵۴)

لاهوتهی در شعر «سپارش مادر ازبک»، از فرزندان ملت می‌خواهد از دشمن رو برنگردانند تا زمانی که آنها را نابود نکرده‌اند:

رو پسر جانم ز دشمن رو مگردان، برنگرد
گر نگردد قاتل از تیغ تو غلتان، برنگرد
گر نمی‌خواهی شود میهن زبون، تا روز فتح
جنگ کن، از نیمه‌ره ای نور چشمان، برنگرد
می‌جهد دشمن که سازد کشور ما را خراب
تا نسازی خانه‌اش از بیخ ویران، برنگرد
(همان: ۱۷۹)

در شعر «امتحان وفا» نیز جان دادن در راه وطن را نوعی آزمایش می‌داند:

آتش اگر چه سوخت تن ناتوان من
گل کرد عشق و ماند به عالم نشان من
تاریخ جنگ رنجبران را برو بخوان
خواهی اگر خبر شوی از داستان من
خود این‌که سوختم نمودم شکایتی
کافی بود به راه وفا امتحان من
(همان: ۹۷)

لاهوتهی چون می‌داند ایرانیان به مذهب پایبند هستند، برای برانگیختن حس وطن‌پرستی آنها، از در دین وارد می‌شود:

وطن در دست کفار است و ما سرگرم آسایش
تو خود این درد بی‌درمان ایران را دوا بنما
لوی دین چو در دست نظام‌السلطنت دادی
تو خود منصور با کفارش ای صاحب دوا بنما
(همان: ۷۷۷)

و وقتی که اوضاع کشور را نابسامان می‌بیند، مردم کشورش را به انقلاب فرا می‌خواند:

لاجرم با چند بیت خود، کنون
نان خشکی اندر این خوان می‌نهم
حس یکرنگی نمایش می‌دهم
(همان: ۵۰۷)

او مردم کشورش را که در راه کشور می-
جنگند، خستگی‌ناپذیر معرفی می‌کند؛ و در مقابل
کسانی که ملت ایران را در اسارت تصور می‌کنند،
ابله می‌داند:

فوج وطن عاجز شدنی نیست، که دارد
چون اهل وطن، قوه امداد کننده
ابله کند اندیشه که افتد به اسارت
این ملک حیات‌آور و ایجادکننده
(همان: ۱۷۳)

لاهوته در برخی از سروده‌هایش در مقام
یک ناصح ظاهر می‌شود و به هرکس که سخنانش
را گوش کند، پندهای با ارزشی می‌دهد. در شعر
زیر از مردم می‌خواهد که بر دشمن قیام کنند و
آبروی وطن را به خاطر ترس از دست دادن جان،
نفروشنند:

ای نور دیده تاخت به خصم پلید کن
نام و نشان او ز جهان ناپدید کن
خون سپاه دشمن منحوس را بریز
یاد از سپارش پدر موسفید کن
مفروش آبروی وطن را ز ترس جان
نام ابد به قیمت مردی، خرید کن
وقت هجوم، از همه کس پیشتر بتاز
آن سان هنر که چشم کس آنرا ندیدکن

(همان: ۸۸۷)

یکی از آرزوهای لاهوتی بازگشت به میهن
بوده؛ چنان‌که سعید نفیسی درباره شرح دیدار خود
با لاهوتی در سال ۱۳۲۴ خورشیدی گفته است:

شه مست و شحنه راهزن و شیخ، رشوه‌خوار
دیگر که مدّعی است که ایران خراب نیست؟
تبلیغ کس به خرج توان‌گر نمی‌رود
ما دیده‌ایم چاره بجز انقلاب نیست

(همان: ۸۸۵)

شاید بتوان لاهوتی را بهترین سراینده اشعار
وطني‌نامید؛ او در شعری به نام «میهن من»، به
زیبایی شأن و شوکت گذشته ایران را به تصویر
می‌کشد:

به دقت بشنوید، ای نور چشمان
بود در زیر این گردن‌گرده گردون
غنی مسکین دیاری، نامش ایران
مکرر شستشو بنموده در خون
ولی روحش تزلزل ناپذیر است
جهانی را به مردی کرده مفتون
به تاریخ بشر نامش درخشان
هنرپرور، خردمند و کبیر است

(همان: ۵۳۶)

لاهوته با افتخار از یکرنگی مردم کشورش
سخن به میان می‌آورد. از اینکه هنگام شادی، هر
کس آنچه را که در توان دارد، برای کشورش به
پیشکش آورد؛ ارمغان لاهوتی در این میان،
شعرهایش است:

هست بین مردم ایران
عاداتی ملّی ز دوران کهن
گر در یک خانواده جشن هست
هم‌جواران، چه غنی، چه تنگ‌دست
هر کسی در سفره چیزی می‌نهد
حس یکرنگی، نمایش می‌دهد
من پرستم ملت محبوب خویش
خواهم آن‌جا هدیه‌ای آرم به پیش
چون تهیدستم من از علم و فنون

خراسان که پس از پنج ماه کار، دستمزدی دریافت ننموده بودند، اعتراض کردند». (همان: ۱۵۳)

بدون شک لاهوتی بزرگ‌ترین سراینده شعر رنجبران است و در سخنان او، نام این گروه فراوان دیده می‌شود. او در هر جا نامی از آنها برده است، آنها را به جنگ با سرمایه‌داران- که از کار و کوشش کارگران بهره‌کشی می‌کنند- برانگیخته است:

من کارگرم، کارگری دین من است
دنيا وطن است و زحمت، آئین من است
گفتم به عروس فتح، کابین تو چیست؟
گفت: آگهی صنف تو کابین من است
(لاهوتی، ۱۳۵۸: ۱۲۹)

لاهوتی در شعر «دست کارگر» معتقد است که اگر دست‌های کارگر نباشد، کسی نمی‌تواند ما را از خطر نجات دهد؛ بلکه با جمع شدن و اتحاد است که هیچ قدرتی نمی‌تواند ما را از هم جدا کند و از مقصد دور کند:

گر نیست دو دست نامور ما را
کس می‌نرھاند از خطر ما را
چون جمع شویم، هیچ بازویی
از هم نکند جدا، دگر ما را
از مقصد خویش بر نمی‌گردیم
از تن ببرند گر چه سر ما را
وز هیچ کسی کمک نمی‌خواهیم
کافیست دو دست کارگر ما را
(همان: ۵۷)

شاعر از کارگران و رنجبران جامعه می‌خواهد که به پا خیزند و با هم یاور شوند و در برابر دشمن صف‌آرایی کنند:

«لاهوتی شنید که من به روسیه رفته‌ام، تقاضا کرد به طور خصوصی با یکدیگر ملاقات کنیم. او به هتلی که در آن اقامت کرده بودم آمد و همین که در اتاق را بست بی‌اختیار یکدیگر را در آغوش کشیدیم و او مدتی گریست. گریه او بیشتر به خاطر دوری از وطنش بود؛ چندین بار به صراحت به من گفت که آرزو دارد بار دیگر به ایران بیاید و در همان‌جا بمیرد». (صدری نیا، ۱۳۷۵: ۲۱۰)

کارگران و رنجبران

کار و کارگر یکی از مضامینی است که ریشه عمیقی در اندیشه اجتماعی بشر دارد. با پدیدار شدن انقلاب‌های گوناگون در اروپا، حمایت از این طبقه شکل تازه‌ای به خود گرفت. گسترش این اندیشه‌ها، سبب انتشار آنها در میان مردمان دیگر ممالک نیز گردید. روشنفکران ایران طی آشنایی با جوامع مغرب زمین، از جریانات سیاسی و اجتماعی آن کشورها نیز اطلاع حاصل نمودند. مطالب و مقالاتی که در برخی جراید صدر مشروطیت به چاپ رسیده، خود گویای اطلاع و آشنایی نویسندگان آنها از نهضت کارگری اروپاست. (خارابی، ۱۳۸۰: ۱۵۳)

وضعیت نامناسب کارگران در این دوره، زمینه‌ای را در جهت احقاق حقوق آنها فراهم آورد. روزنامه‌ها به بهترین صورت، اعتراضات این طبقه را انعکاس می‌دادند. خرابی به نقل از روزنامه صوراسرافیل نوشته است: «بیش از پانصد نفر از کارگران جاده‌سازی راه شوسه تهران-

برخیز کارگر، برخیز رنجبر، برخیز برزگر

موقع یآوری با یکدیگر است.

متحد شویم، هم قدم رویم، صف به صف دویم!

دشمن بی شرف، در برابر است.

(همان: ۵۵۰)

لاهوته پیوسته از غم و غصه دهقانان و

کارگران پریشان خاطر است؛ کارگرانی که

زحمت آنها تمامی ندارد و به آنچه که حقشان

است، هیچگاه نرسیده‌اند:

سینه دهقان ز غصه آه ندارد

نعمت اشراف در حساب نیاید

بی شرفی بین که سیر نان دهاتیست

غیر دو دست و دو بازوان توانا

(همان: ۷۹)

تا وقتی که کارگر دستانی قوی دارد، هیچ

دشمنی نمی‌تواند در این کشور جایی داشته باشد.

لاهوته بر آن است اگر دشمن جایی هم داشته

باشد، آنجا زیر خاک است:

تا که صف کارگر را دست قوت‌ناک هست

چون سپاه سرخ، آن را پاسبان چالاک هست

جا در این کشور برای دشمن ناپاک هست

هست و بی حد است جا، اما به زیر خاک به

روی خاک از این ددان آدمی خور، پاک به!

(همان: ۲۲۶)

از نظر لاهوتی حاکمیت سرمایه‌داری در جهان،

پیامد مطلوبی را در پی نداشته و زمینه تبعیض بین

کارگران و سرمایه‌داران را به وجود آورده است:

یکی از رنج مردم رزق می‌خورد

وزین ره، راحتش آماده دایم

ز هر سان خوردن و نوشیدنی‌ها

به خوان نعمتش بنهاده، دایم

خود از این نکته آگه بد، که می‌خورد

خورش از خون دهقان‌زاده، دایم

(همان: ۸۸۴)

و نیز:

من کارگر و تو دهقان، داد از تو و آه از من

تا چند برند اشراف کفش از تو، کلاه از من

ما را و تو را دارا، یک نوع کند یغما

خون می‌خورد این زالو، خواه از تو و خواه از من

ما طعمه درباریم، مرغان گرفتاریم

سیرند ستم‌کاران گاه از تو و گاه از من

(همان: ۹۱)

در ادبیات مشروطه، کارگر و دهقان همواره

ستم‌کش هستند؛ آنها تمام عمر خود را کار می‌-

کنند، زحمت می‌کنند و در مقابل همه سود این

زحمات برای سرمایه‌داران است و کارگران هیچ

توشه‌ای به جز غم و غصه ندارند:

به جمعی گفت دهقانی ستم‌کش

که بدبخت و پریشان روزگارم

تمام عمر خود زحمت کشیدم

ولیکن حاصلی جز غم ندارم

کشم من رنج و مالک می‌برد سود

پی نان، روز و شب اینست کارم

(همان: ۱۹۵)

لاهوته تأکید می‌کند که کارگران همیشه در

درد و رنج به سر می‌برند و چندان عوایدی

نصیب آنها نمی‌شود:

شهادت می‌دهم بر اینکه من از مملکت کارم

نژاد و سعی و تخم و رنج و نسل دوده زحمت

وطن، روی زمین و دین من فرموده زحمت

به جز زحمت، ندارم مذهبی، اینست اقرارم!

(همان: ۱۶۲)

لاهوتهی در همه شعرهای کارگرایش، از این طبقه حمایت می‌کند؛ پیوسته آنها را مورد ستایش قرار می‌دهد و آنها را برادر خود می‌داند:

ای کارگر امید ایران
ای خفته به بند ظلم و نیرنگ
صنفا تو برادر منستی
بر ضد تو، من نمی‌کنم جنگ!
ای خلق عظیم برزگر، من
پرورده‌ی نعمت تو هستم
بر ضد تو، گر بلند گردد
ای کاش، بریده باد دستم!

(همان: ۶۳۸)

او رنجبران را دلداری می‌دهد و به آنها می‌گوید که شما بر گردن همه حق دارید و اگر رنج و زحمت شما نباشد، دیگران به راحتی نمی‌رسند:

ای رنجبر ستم‌کشیده
جز زهر، ز دهر ناچشیده
دانی که تو را در آدمیت
بر جمله خلائق است منت؟
گر آن‌که تو روز و شب نباشی
در زحمت شخم و تخم پاشی
انبار بگ و فلان دوله
پر می‌شود از کجا ز غله؟
یک عمر، تو در عذاب و، راحت
از رنج تو، دیگران به راحت

(همان: ۶۳۸)

شاعر در جایی دیگر از رنجبران می‌خواهد که شاد باشند؛ زیرا همه گنج پادشاهان ثمره رنج آنهاست و اگر آنها دو روز تن به کار ندهند، روزگار از بین می‌رود:

شاد بمان، ای هنری رنجبر

ای شرف دوده نوع بشر
دولت شاهان، اثر گنج توست
راحت اعیان ثمر رنج توست
گر تو، دو روزی ندهی تن به کار
یکسره نابود شود روزگار
باعث آبادی عالم تویی
رنجبرا معنی آدم تویی!

(همان: ۱۵۸)

لاهوتهی در شعری به نام «سه قطره» - که به ماکسیم گورگی تقدیم کرده است - آن را که از همه صاحبان قلم پیشتازتر است، قلم صنف کارگران می‌داند؛ پس از او می‌خواهد که با همین قلم که تیغی بران و فاتح است، مبارزه خود را به نفع رنجبران ادامه دهد تا پیروز شوند:

ای سپهدار صاحبان قلم
قلم صنف فعله در عالم
ای عزیز تمام رنجبران
گورکی فعله، گورکی دهقان
از تمام ادیب‌های بشر
بیشتر، خوب‌تر، مؤثرتر
بعد از این نیز در همین میدان
با چنین تیغ فاتح ویران
زنده مان، نفع ده، مبارزه کن
زنده مان، نفع ده، مبارزه کن

(همان: ۲۵۴)

اما وقتی از شعرهای کارگری لاهوتهی سخن به میان می‌آید، ناخودآگاه انسان به یاد داس و چکش می‌افتد. این دو واژه به این سبب که نماد اندیشه‌های سوسیالیستی هستند، در سروده‌های لاهوتهی بسیار ستایش شده‌اند؛ از جمله:

آنکه بر ضد وطن کوبد در بیگانگان

ضرب سخت از چکش آهنگران خواهد گرفت

(همان: ۱۲۳)

فردا دو جهان، دو صنف، دو لشکر
صف بسته شود، به ضد یکدیگر
از این جانب، جهان زحمت‌کش
از آن جانب، جهان غارتگر
در اینجا، صنف داس با چکش
در آنجا صنف تاج با منبر

(همان: ۶۴۳)

داس ار کشد که گردن سلطان همی زخم
اول کسی که در پی دهقان فتد، منم
من دست از حمایت دهقان چسان کشم
چون پرورش به نعمت او یافته تنم؟

(همان: ۹۳۹)

آزادی

یکی دیگر از مضامین برجسته اجتماعی شعر عهد
مشروطه، آزادی است؛ این واژه در کنار مفاهیم
دیگر، بخش مهمی از دیوان لاهوتی را در بر می-
گیرد. استاد شفیع کدکنی در این باره می‌نویسد:
«سخن از آزادی، در مفهوم غربی آن، با حضور
مقدمات مشروطیت شروع می‌شود. پیش از آن
مفهوم آزادی به معنای اخیر به هیچ‌وجه وجود
نداشت». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۵)

لاهورتی یکی از حامیان واقعی آزادی است و
بدون تردید همین افکار انقلابی سبب شده است
که در ردیف بهترین شاعران اجتماعی ادبیات
فارسی قرار بگیرد.

آزادی و راحت شدن رنجبران
مقصود من اندر همه دنیا و دگر هیچ
بی شک، بود آزاد کن فعله و دهقان
دست وی و بازوی توانا و دگر هیچ

اسباب نجات و ظفر کارگرانت

پا داری و توحید و تقللاً و دگر هیچ

(لاهورتی، ۱۳۵۸: ۹۱۷)

شعر دوره مشروطه همواره در بند تقابل آزادی
و بندگی است. قاعده‌بندی جامعه و مناسبات آن با
قانون و تلاش خستگی‌ناپذیر در راه دستیابی بدان از
اهم وجوه شعری است. (آژند، ۱۳۸۴: ۸۶) لاهوتی
نیز آرزوی دیرینه خود را، رسیدن به آزادی می‌داند
و همگان را برای نیل به این هدف فرا می‌خواند. به
عقیده او نه شاه و نه قهرمان در این راه نمی‌تواند به
او کمک کنند و تنها با دست‌های خود و پیکارهای

مکرر است که به مقصود می‌رسد:

برخیز، ای داغ لعنت خورده
دنیای فقر و بندگی!

جوشیده، خاطر ما را برده
به جنگ مرگ و زندگی.

باید از ریشه بر اندازیم
کهنه جهان جور و بند

آنکه نوین جهانی بسازیم،
هیچ بودگان، هر چیز گردند.

روز قطعی جدال است
آخرین رزم ما

انتر ناسیونال است
نجات انسان‌ها

بر ما نبخشند فتح و شادی
خدا، نه شاه، نه قهرمان

با دست خود گیریم آزادی
در پیکارهای بی‌امان

(لاهورتی، همان: ۶۹۱)

او از جان دادن در راه وطن هیچ ترسی ندارد
و از دیدگاه وی، زنده کسی است که در خدمت
وطن جان دهد تا به آزادی برسد:

غیرتم می‌کشد این‌گونه که پروانه دهد جان
سوزد و خوش بود الحق که چه مردانه دهد جان
ای خوش آن عاشق صادق که به میدان محبت
غرق خون گردد و در دامن جانانه دهد جان
درگه دوست بود خانه آزادی و امید
زنده آن است که در خدمت این خانه دهد جان

(همان: ۹۶)

شاعر آرزومند است که وطنش، خانه آزادی
شود و غم و غصه تبدیل به شادی مطلق گردد:
ای خوش آن‌دم که شود خانه آزادی و بخت
گلشن ما که کنون لانه زاع و زغن است
شیون، آن روز شود شادی مطلق، آری
خنده آن دیده که بگشاده به روی وطن است

(همان: ۱۵۵)

لاهوته در جنگ با جهان‌گیران، اتحاد را رمز
آزادی می‌داند و تأکید می‌کند که هرگز تسلیم
نمی‌شود و از بندگی ننگ دارد:

آزادی بخش است، اتحاد ما
بیداد را کند از بن، داد ما
عزم اراده کنیم زیاده
مقدس بود این جهاد ما
ما همه داریم عشق زندگی
زندگی خواهیم با ارزندگی
تسلیم نگردیم، به جنگ افروزان
ما همه داریم، ننگ از بندگی

(همان: ۴۶۵)

وی در شعر «به خلق‌های ایران»، مردم را
به بیداری و مبارزه‌جویی فرا می‌خواند و این
نکته را به آنها یادآور می‌شود که در این راه، همه
هدفشان تنها یک چیز باشد؛ و آن آزادی.

ای شیران ترک، ای گردان‌گرد

ای مردان فارس، از بزرگ و خرد
اردوی ستم را شکست دهید
امروز آن کس دشمن شماس
که گوید راه شما جداست.
راهتان یکیست: راه آزادی
راه زندگی، خلافتی، شادی.

دست به دست داده، از این ره روید

از این ره روید و پیروز شوید!

(همان: ۵۴۵)

آزادی در شعر هر شاعری ممکن است
جلوه‌های گوناگونی داشته باشد؛ لاهوته هم از
این قاعده مستثنی نیست. یکی از این جلوه‌ها،
ممکن است سیاسی باشد که شاعر در شعر «بیرق
و آزادی» از همه کس شکایت دارد، به جز فعله
و دهقان؛ زیرا تنها اقشار جامعه هستند که برای
نفع شخصی خود تلاش نمی‌کنند. شاعر در این
شعر، از هر اسارت و بند خود را رها می‌کند تا
پرچم آزادی را در همه جای دنیا برافراشته کند:

سال‌ها در جستجوی حق به هر در سر زدم
کس ندیدم، هر قدر این در زدم، آن در زدم
دشمنی بد، هر کسی را من گرفتم جای دوست
رهزنی بد، دست بر دامن هر رهبر زدم
هر که را دیدم، برای نفع شخصی می‌دوید
پشت پا جز فعله و دهقان به خشک و تر زدم
جستم از هر بند و کردم پاره هر زنجیر را
بیرق آزادی مطلق به بحر و بر زدم

(همان: ۸۵)

لاهوته در شعری از لشکر تاجیک می‌خواهد
که بیگانگان را که می‌خواهند آزادی را از آنها
بگیرند، نابود کنند و کشور را از وجود این آدم-
خوارها تهی نمایند:

شاعر برای رسیدن به آزادی چند شرط را لازم می‌داند؛ یکی از این شروط، اتحاد و یکپارچگی است. از دید او با همبستگی است که می‌توان یک انقلاب را به راه انداخت و خود را از اسارت و بندگی آزاد کرد:

خواهی از آزادی از ظلم توانگر، ای دهاتی
متحد شو با دهاتی‌های دیگر، ای دهاتی
جنبشی کن، خویش را آزاد بنما زین اسارت
ور نه حال تست، روز از روز بدتر، ای دهاتی
گر که از دنیا بر افتد رسم است شمار زحمت
می‌شود عالم رها از فتنه و شر، ای دهاتی
(همان: ۶۳۴)

اما از دیگر جلوه‌های آزادی در شعر مشروطه و لاهوتی، آزادی زنان است. آجودانی در این باره می‌نویسد: «اما عمده کردن مسئله حجاب به عنوان مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی زنان، موضوعی است که نوعی ساده‌نگری را در نگرش بسیاری از شاعران این دوره نسبت به مسائل پیچیده اجتماعی نشان می‌دهد؛ چرا که در اصل، علت سیه‌روزی زنان، شرایط نابسامان اجتماعی بوده است». (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۴۰)

لاهورتی مصرانه به دنبال برابری حقوق مرد و زن است و زن‌ها را بر می‌انگیزد که پوشش خود را کنار نهند و در جهت تساوی حقوق خود با همسرانشان تلاش کنند:

پس کی تو این نقاب ز رخ دور می‌کنی
کی ترک این اسارت منفور می‌کنی؟
با مرد همسری تو، کی این حق خویش را
ثابت به آن ستم‌گر مغرور می‌کنی
بشنو! اگر ز پرده درآیی بدون عیب

لشکر تاجیک! بگشا بازوی مردانه را
محو کن اردوی آزادی‌کش بیگانه را
کشور ما نیست جولان‌گاه آدم خوارها
در هجوم آی و بروب از وحشیان این خانه را
دیده جانانه‌ات در انتظار فتح توست
بیخ دشمن را بکن، سرسبز کن جانانه را
(همان: ۱۷۴)

او در شعر «صلای ایران» از طرف کشورش به فرزندان ایران این پیام را می‌دهد که اگر می‌خواهید دشمن را سرنگون سازید، باید برای آزادی هم‌قدم شوید:

مانیز پرچم دوستی افزایش
بهر آزادی، هم قدم تازیم
بر جسم دشمن، لرزه اندازیم
کاخ بیداد را سرنگون سازیم
بشنوید، مادر صلا می‌دهد
ایران رنجبر صلا می‌دهد
(همان: ۵۵۵)

شاعر برای کسانی که در راه آزادی میهن جان خود را از دست می‌دهند، بسیار افسوس می‌خورد؛ کسانی که حتی آسمان در مرگشان سیاه‌پوش شده است و زمین و زمان پس از مرگشان در خاموشی به سر می‌برند:

بر پیکر شهر منم جان داده
شب چون شبی مهیب، افتاده
گویی مه و آسمان پر اختر
در مرگ مبارزان آزادی
پوشیده لباس ماتم اندر بر
نه بانگ غضب، نه خنده شادی
خاموشی صرف، هم‌چو یک وادی

(همان: ۵۵۶)

چشم رقیب را ز حسد کور می‌کنی!
بر ضد خود پرستی مردان، قیام کن!
تمکین، چرا به بندگی زور می‌کنی؟
ای پادشاه پارس در این عصر روشنی
زن را به تیرگی ز چه مجبور می‌کنی؟

(همان: ۹۲۸)

لاهوتی زنان را هم‌پای مردان می‌داند؛ به نظر
او آنها شریک انقلاب هستند و این خواسته
محقق نمی‌شود مگر اینکه زنان به آزادی برسند و
پرده از رخسار خود بردارند:

به میدان جهاد زندگی ای دختر ایران
دهم جان یا که آزاد از نقابت می‌کنم آخر
اگر این پرده با یک جنبش، از رخساره برداری
به صدر مجلس حسن، انتخابت می‌کنم آخر!

(همان: ۹۳۰)

شاعر در خارج از کشور هم از اسارت و در
پرده بودن زنان کشورش ناراحت است. او هنگامی
که می‌بیند همه زنان جهان آزاد هستند، از اینکه
بگوید زنان کشورش در اسارت به سر می‌برند،
شرمنده است:

آن روز که دختران اوزبک
آزاد شدند هم‌چو مردان
از پرده برون شدند، یک یک
مانند گل شکفته، خندان
مردم همه شادمان و من تک
از ذکر اسارت تو، چندان
شرمنده شدم که گریه کردم
یک بود و هزار گشت دردم!

(همان: ۹۳۱)

در پایان این بحث، شعر زیبای «آزادگی» از
نظر می‌گذرد که در آن شاعر برای رسیدن به

آزادی، با هر چیز که سدّ راهش است، می‌جنگد
و در این راه از هیچ سختی‌ای واهمه ندارد:

گر چرخ به کام ما نگردد
کاری بکنیم تا نگردد
گوییم به او مطیع ما گرد
یا می‌گردد و یا نگردد
هرگز قد مردمان آزاد
با هیچ فشار تا نگردد
لاهوتی اگر بمیرد از رنج
تسلیم به اغنیا نگردد

(همان: ۸۶)

مشروطه

انقلاب مشروطه یکی از بزرگ‌ترین اتفاقات تاریخ
معاصر ایران به حساب می‌آید؛ به همین دلیل است
که مخالفت‌ها، تقدیرها، تحلیل‌ها و نقدهای فراوانی
را به دنبال خود داشته است. انقلاب مشروطه،
انقلابی بوده است که به نیت ورود به عرصه مدرنیته
راه‌اندازی شده است؛ انقلابی که ایران را از نظام
ارباب - رعیتی بیرون آورد و وارد قانون‌مداری و
احترام به افراد کرد. بی‌گمان ادبیات این دوره هم
تأثیر خود را می‌پذیرد، به گونه‌ای که شعر این دوره
از رنج واقعی سخن می‌گوید؛ شعری که از تفاوت-
های فردی بحث می‌کند و بر ساختار صنعتی جامعه
فریاد می‌کشد. لاهوتی در این زمینه همه تلاش
خود را می‌کند تا با اشعار آتشینش روند این انقلاب
را سریع‌تر کند. او به مردم جامعه کمک می‌کند تا
به خودآگاهی بیشتری دست یابند.

لاهوتی در شعر «طبع آتش‌بار» انقلاب
مشروطه را محصول نیروی کارگران و رنجبران
جامعه می‌داند:

لاهوته در غزلی - که آن را با اندوه ناشی از سرکوب مشروطه به دست محمدعلی میرزا و یارانش سروده است - این ماجرا را شرح می‌دهد: وطن ویرانه از یار است، یا اغیار، یا هر دو؟ مصیبت از مسلمان‌هاست، یا کفار، یا هر دو؟ همه داد وطن خواهی زنند، اما نمی‌دانم وطن خواهی به گفتار است، یا کردار، یا هر دو؟ وطن را از خطر، فکر و کیلان می‌کند ایمن و یا سر نیزه یک لشکر جرار، یا هر دو؟ به مجلس نسبت ایران‌فروشی می‌دهند، اما نمی‌دانم کنم اقرار، یا انکار، یا هر دو؟ (لاهوته، ۱۳۵۸: ۱۲۶)

دعوت به مبارزه

یکی دیگر از مضامین برجسته شعر دوره مشروطه، دعوت به مبارزه است؛ این مضمون در شعر لاهوتی نیز به خوبی نمایان است:

وقت راحت نیست یاران، من به میدان می‌روم
من به میدان از برای حفظ جانان می‌روم
تا نسازد پای ناپاکان لگد خاک تو را
تا نگیرد دست دشمن دامن پاک تو را
کار ما حق است و سستی نیست در وجدان ما
با وطن محکم بود پیمان جاویدان ما
در ظفر کردن به دشمن، پر ز ایمان می‌روم
من به میدان از برای حفظ جانان می‌روم
(همان: ۲۰۰)

لاهوته جنگ‌افروزی بیگانگان را بسیار نکوهش می‌کند؛ او همواره از جنگ و فشارهای آن، با زشت‌ترین سخنان یاد می‌کند. او «فاشیسم را از هنگام سازماندهی آن و پیش از آنکه جنگ جهانگیر روشن شود، می‌کوبد و آن را آفتی

دلا برخیز و استقبال کن، دل‌دار می‌آید
دگر اندیشه از اغیار منما، یار می‌آید
کسی کاندلر سر منبر کند تکفیر مزدوران
به حکم انقلاب، آخر، به روی دار می‌آید
بدون شبهه محصول قوای کارگر باشد
ز هر جای جهان، جنسی به هر بازار می‌آید
(همان: ۹۰۶)

شاعر در یکی از سروده‌هایش شرح می‌دهد که چگونه در ایران وقتی بر ضد ظلم شاه، پرچم مشروطه خواهی بر پا شد، مجاهدان از هر سو به زیر این پرچم آمدند و با خود عهد بستند که برای از بین بردن دشمن آزادی بجنگند:

در ایران، چون به ضد ظلم شاهی
به پا شد، بیرق مشروطه خواهی
مجاهدها ز هر سو دسته دسته
به زیر سرخ پرچم، عهد بسته
به دفع خصم آزادی مردم
مسلح آمدند اندر تهاجم
(همان: ۵۱۰)

سرخوردگی از نهضت مشروطه

وضعیت دوره مشروطه پس از وضع قوانین و تأسیس مجلس شورای ملی رو به بهبود بود؛ اما «فروپاشی قدرت حاکمه، ضعف حکومت مرکزی، گردن‌کشی قدرتمندان محلی و مداخله دول خارجی، جامعه ایران را با بحرانی عمیق روبه‌رو ساخت». (بهار، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۰۰) نظام استبدادی نیز که نمی‌توانست بهبودی اوضاع را ببیند، به مخالفت با این نهضت پرداخت؛ چنان‌که به توپ بستن مجلس سر آغاز این مخالفت‌ها بود.

بزرگ برای جهان و جهانیان می‌داند و هنگامی که جنگ‌افروزان کار خودشان را می‌کنند و جهان را به کام دیو جنگ می‌کشاند، سخن لاهوتی نیز تیزتر و نیشدارتر و تلخ‌تر می‌شود و جهانیان را با همدستی با یکدیگر برای بر انداختن بلای فاشیسم فرا می‌خواند». (لاهوتی، ۱۳۵۸: ۵۹)

ارتش آلمان هنر جز قتل و ویرانی ندارد در تمام هستیش آثار انسانی ندارد خون خورد، غارت برد، آتش زند، ناموس ریزد رحم بر ایرانی و شفقت به تورانی ندارد جنگ ما، میدان آدم‌ها بود بر ضد دیوان هندی و بالکانی و روسی و یونانی ندارد لایق نام بلند آدمی نبود هر آن‌کس سعی در نابودی گرگان آلمانی ندارد (همان: ۱۷۶)

لاهوتی پیوسته زنان را و می‌داشت که از شوهران بخواهند برای ویرانی فاشیسم بکوشند:

به ناموس من تازد آن اهرمن
دلیرم، برو گردنش را بزن
بزن آن‌چنانش که بی‌جان شود
ز جنگ و ز تازش پشیمان شود
به عشق و شغف من هم ای نامدار
در این‌جا بکوشم به میدان کار
بکوشم که داند زن آن شیریر
که چون من، تو داری نگاری دلیر

(همان: ۸۸)

و از مادران می‌خواهد که از فرزندان بخواهند که به جنگ فاشیسم بروند و تا آنها را شکست نداده‌اند، دست از مبارزه بر ندارند:

رو پسر جانم ز دشمن رو مگردان، برنگرد
گر نگرده قاتل از تیغ تو غلتان، برنگرد

تو به میدان رو، من این‌جا پاسبانی می‌کنم
پیش من بی مژده اعدام دزدان برنگرد
خواهد از فاشیست از دستت گریزد در نبرد
با زبان تیز فرمان ده به وی: «هان، برنگرد!»
(همان: ۱۷۹)

سرانجام لاهوتی از همه برای برانداختن فاشیسم کمک خواسته و حتی لشکر تاجیک را که فرزندان کاوه آهنگر هستند، به این جنگ فرا می‌خواند:

لشکر تاجیک! بگشا بازوی مردانه را
محو کن اردوی آزادی‌کش بیگانه را
شد کهن افسانه آهنگر ضحاک بند
اژدر فاشیسم را کش! نو کن این افسانه را

(همان: ۱۷۳)

لاهوتی که مردی مردم دوست بود، از هرگونه فشار و ظلم بیزار می‌جوید و پیوسته به ستمگران می‌تازد:

تیغ باید خون فشانند، کار با دشمن سرآید
من مرم - نامم بماند، او مرد-کامم برآید
زندگانی نیست دشمن را به ملک خویش دیدن
باید از تن جان من یا از وطن دشمن برآید
گو به هیئتر امتحان لازم نبند، تاریخ گوید:
اوفتد از تیغ با تیغ آن‌که در این کشور آید
تا وطن فاتح شود بر دشمن، از هر سو پیایی
تانک آید، توپ آید، نعمت آید، لشکر آید

(همان: ۱۷۵)

لاهوتی مردانی که در میدان نبرد جانشان را از دست می‌دهند، اما حاضر نیستند تن به ننگ بدهند را ستایش می‌کند:

فدای غیرت مردی که تن به ننگ نداد
به روز جنگ، گریبان خود به چنگ نداد

اینکه از خرمن دارایی‌های بادآورده‌شان که با کوشش و پایمردی مردم بی سر و سامان این کشور فراهم آمده بود، خوشه‌ای به تهیدستان و تنگ‌مایگان روا دارند، روز افزون و بی‌پروا، به چاپیدن ته‌مانده دارایی آنها چشم داشتند». (بشیری، ۱۳۵۸: ۵۶)

چو بینم در قفس هم بی‌مروت بسته پایم را
کنم اندیشه در بی‌رحمی صیاد و می‌نالم
ز فقر زارع و دل سختی مالک، بود روشن
که ایران می‌شود ویران ز استبداد و می‌نالم
خیانت‌های شاه و جهل ملت را چو می‌بینم
از آن ترسم که این کشور رود بر باد و می‌نالم
(لاهوتهی، ۱۳۵۸: ۶۶)

شاعر در یکی از رباعی‌اتش از توپ شاهان و سپاهیان او سخن می‌راند و می‌گوید که هر دوی اینها را برای این ساخته‌اند که رنجبر از نانی که با زحمت خود به دست می‌آورد، نخورد:
این توپ شهان که کوه از هم بدرد
این تیپ سپه که سد آهن ببرد
دانی به جهان بهر چه آراسته‌اند؟
تا رنجبر از زحمت خود نان نخورد
(همان: ۱۳۴)

شاعر در یکی از غزل‌هایش، از شاه مملکت می‌خواهد که این نیمه جان را نرنجانند و به او اجازه آزادی بیان دهد. در بیتی بیان می‌دارد: از همان روزی که با بیگانگان رابطه دوستی برقرار کردی، من به مردن خود یقین پیدا کردم. شاعر در اکثر شعرهایش از لفظ «گرگ» به جای «بیگانگان» استفاده می‌کند:

ایا صیاد شرمی کن، مرنجان نیم جانم را

جهان، شرافت آن مرد را کند تصدیق
که داد جان و به دشمن سلاح جنگ نداد
(همان: ۱۵۵)

او بر این عقیده است که پیروزی میسر نمی‌شود، مگر اینکه همه مردم با هم یکدل و متحد شوند:
خلق ما با ارتش خود یکدل و جان گشته است
تا که دشمن را کند بی‌جان، نمایش می‌دهد
وحشیان هیتلری ناموس غارت می‌کنند
مردمان بر ضد نامردان نمایش می‌دهد
توده تاجیک در این جنگ مرگ و زندگی
قهرمانی‌های بی‌پایان نمایش می‌دهد
(همان: ۱۷۴)

انتقاد از پادشاهان

یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های جامعه استبدادی، انحصار و قدرت فردی است. کسری آن را اینگونه بیان می‌کند: «ایرانیان به شاه خود به دیده مقدس می‌نگریستند و آداب خاص را ادا می‌کردند و او را سایه خدا در زمین می‌دانستند. ایرانیان تقریباً تا حد الهی شاه خود را ستایش می‌کردند». (کسری، ۱۳۷۹: ۲۲۱) اما انتقاد و نکوهش از پادشاهان یکی از مضامینی است که در شعر این دوره به علت اوضاع اجتماعی و سیاسی، همواره کاربرد داشته است و به طبقه خاصی محدود نمی‌شود.

لاهوتهی همان‌گونه که مردم عادی را سرزنش می‌کند، از سرزنش پادشاهان هم نمی‌گذرد. «در این روزگار پادشاه که شبان مردم بود، در جامعه چوپانی گرگ‌آسا به هستی آنها یورش می‌برد و پیرامونینانش به دست سرور خود می‌نگریستند و هر چه در راه نابودی مردم از دستشان بر می‌آمد کوتاهی نمی‌کردند. خان و سرمایه‌داران به جای

دشمنان هم اگر احترام خانه ما را ندارند، به این خاطر است که آنها دارای نژاد و خانواده نیستند. بد با اسیر خود نکنند اصل‌زادگان صیاد من که می‌کند، او اصل‌زاده نیست گر احترام خانه ما را نداشت خصم معذور بود، از آنکه خودش خانواده نیست

(همان: ۶۳)

استثمار

استثمار سبب می‌شود که به قیمت فقر و بدبختی عده‌ای کثیر که کار می‌کنند، تعدادی از صاحبان تولید، ثروت اندوزند. استثمار با آزادی و عدالت اجتماعی مخالف است. دوره شاعر هم از این مصیبت بی‌نصیب نمانده است؛ لاهوتی از مردم می‌خواهد این گرگان آدم‌خوار را که از راه ظلم بر زحمت‌کشان ثروتمند شده‌اند، دفع کنند و تا نفس در تن دارند به کار و تلاش بپردازند:

با همه نقص و موانع، کار می‌بایست کرد
توده تاجیک را هشیار می‌بایست کرد
با صدای کار و طبل صنعت و شیپور علم
دختر تاجیک را بیدار می‌بایست کرد
خواجگان، نعمت ز رنج کم بغل‌ها می‌خورند
دفع این گرگان آدم‌خوار می‌بایست کرد
چون ز راه ظلم بر زحمت‌کشان دارا شدند
ملک‌داران را به روی دار می‌بایست کرد

(همان: ۹۲۱)

او پدیده استثمار در ایران را زاینده دربار و

دین‌فروشان می‌داند:

کمند بندگی بر گردن بیچارگان محکم
ز بند سبجه شد یا رشته زنار یا هردو
به قتل و غارت دهقان و استثمار زحمت‌کش

پر و بالم بکن، اما مسوزان آشیانم را
به گردن بسته‌ای چون رشته و بر پای زنجیرم
مروت کن اجازت ده که بکشایم دهانم را
من بیچاره آن‌روزی به قتل خود یقین کردم
که دیدم تازه با گرگ الفتی باشد شبانم را
(همان: ۶۱)

لاهوتهی در شعر «چه می‌خواهد؟» از دست پادشاه مملکت ناله سر می‌دهد؛ از اینکه هرچه خواسته، به او داده است و آبروی خود را در راه هوس‌های پادشاه ریخته است، اما باز هم این صیاد دست بردار نیست:

ز بس پشت سرم بد گفت جانان را برید از من
رقیب بی‌شرف، از جان من دیگر چه می‌خواهد؟
اسیرم کرد و بالم کند و پایم بست و راحت شد
فغان! صیاد از بستان من دیگر چه می‌خواهد؟
تماماً آبرویم ریخت از دست هوس‌هایش
نمی‌دانم دل نادان من دیگر چه می‌خواهد؟
فلک عمری تقلا کرد و تسلیمش نگردیدم
ندانم این سگ از میدان من دیگر چه می‌خواهد؟

(همان: ۹۰۲)

شاعر بر آن است که هر جنگی رخ دهد، همه به زیان رعیت تمام می‌شود و اگر پیروزی رخ دهد، فایده‌اش برای شاه و توان‌گران است:

بین شهان و دولت سرمایه دارها
هر جنگ بر زیان رعیت شود تمام
فتح ار کند فایده شاه و اغنیاست
تسلیم اگر شوند، اسیرند والسلام!

(همان: ۱۵۵)

او بر این عقیده است که انسان‌های نژاده با اسیر خود بد نمی‌کنند؛ و اگر شاه به او بدی می‌کند، بدین سبب است که نژاده نبوده است.

فقط مسجد بود بانی و یا دربار یا هردو؟
(همان: ۱۲۶)

به عقیده لاهوتی صاحب سرمایه از رنج و
زحمت زحمت‌کشان بی‌خبر است؛ بدین سبب که
او تنها به فکر استثمار و بهره‌کشی از ضعیفان است:

ذلت مزدور را سرکار می‌داند مگر؟
زحمت سرباز را سردار می‌داند مگر؟
دین به دست صاحب سرمایه یک بازیچه است
دینی او جز دین استثمار می‌داند مگر؟

(همان‌جا)

شاعر در یکی از غزل‌هایش می‌خواهد بر
ضد استثمارکنندگان بایستد. او تنها شعار خود را
آزادی قشر زحمت‌کش می‌داند و بسیار ناراحت
است که زن‌های استثمارگران، خود را با درّ و
گوهر زینت می‌دهند و زن‌های هم‌وطنش گرد و
خاک کار و زحمت را به جای سرخاب بر چهره
خود دارند:

ما به ضد صنف استثمارکن داریم جنگ
فعله‌ایم، آزادی زحمت‌شعار ما بود
منتظر از هیچ کس بهر رهایی نیستیم
ناجی ما، بازوان بردبار ما بود
درّ و گوهر زینت زن‌های استثمارچی است
گرد زحمت‌غازه روی نگار ما بود

(همان: ۸۳)

او از کارگرها می‌خواهد تا با هم متحد شوند و
با استثمارگران بجنگند. شاعر در اینجا نیز این
سرمایه‌داران استثمارگر را گرگ آدم‌خوار نامیده است:

از در دربار و مسجد نگذرم، تا می‌توانم
زانکه از دیدار جنس مفت‌خواران عار دارم
الصلا ای رنجبرها! متحد گردید چون من
جنگ با صنف غنی بر ضد استثمار دارم

کارگر از دین و دولت چون‌که استثمار گردد
تا بمیرم، دشمنی با مسجد و دربار دارم
ای برادر، ظلم دارا بر فقیران چند پرسى؟
من حکایت‌ها از این گرگان آدم‌خوار دارم
(همان: ۹۲۲)

شرق و غرب

در دوره‌ای که شاعر می‌زیسته، کشور ایران اوضاع
خیلی آشفته‌ای را سپری می‌کرده است. جنگ
جهانی اول آغاز شده و نیروهای بیگانه از هر
سمت و سو به خاک این مرز و بوم وارد می‌شدند.
آلمان‌ها و عثمانی‌ها از یک طرف و هندی‌ها و
روس‌ها از طرف دیگر کشمکش و درگیری
داشتند و در این میان مردم کشورمان فقط رنج
می‌کشیدند. «روزنامه بیستون که لاهوتی به راه
انداخت، در آن گیرودار برای ایران‌دوستان بهترین
و برای نیروهای بیگانه بدترین نوشته‌ها را به
ارمغان می‌آورد. گردانندگان حکومت موقت ایران
که نوشته‌های روزنامه را به سود خود و کارفرمایان
خودشان نمی‌دیدند، کار را بر لاهوتی و
نویسندگان روزنامه سخت گرفته و از آنها می-
خواستند که زبان‌درازی نکنند. ولی نویسندگان
روزنامه بیستون و به‌ویژه لاهوتی که خود گرداننده
آن بود، زیر بار نمی‌رفتند. چند بار به دستور
حکومت وقت ایران لاهوتی زندانی شد و او هر
بار که از زندان رهایی می‌یافت، با همان جوشش
و استواری پیشین کار خود را دنبال می‌کرد».

(لاهوتی، ۱۳۵۸: ۸۱)

خداوندا دلم را روشن از صدق و صفا بنما
مرا بیگانه کن از خلق و با خود آشنا بنما
وطن در دست کفار است و ما سرگرم آسایش

آرمان بزرگ باید تلاش و کوشش فراوان کرد. او از دشمنان می‌خواهد که کینه‌توزی را کنار بگذارند و از در صلح و صفا وارد شوند:

یاد آر که در سراسر ایران
تنها در اصفهان و آبادان
با امر و اشاره جهانگیران
از صلح طلب شده است پر، زندان
از روزنه‌های تار زندان‌ها
اکنون نگران بود هزاران چشم
آن سو که برای صلح انسان‌ها
بر جنگ زنند سیلی پر خشم

(همان: ۴۶۲)

لاهوتهی کشور ایران را پر از افرادی می‌داند که به خاطر صلح‌طلبی‌شان به زندان افتاده‌اند؛ از این‌رو می‌کوشد با روشنگری خود، زمینه آزادی آنها را فراهم آورد. او بر این عقیده است که صلح، در همه جای دنیا طرفدار دارد و حتی یکی از آرزوهای کودکی او این بوده است که صلح و دوستی در همه جای دنیا فراگیر شود:

بسنا آرزو در زندگانی
در کودکی داشتم و جوانی
که صلح و دوستی بین آدم‌ها
جاویدان گردد در همه دنیا
باز هم من دارم آرزوی تمام
که عاشقان جنگ و قتل عام
از مستی خونین هشیار شوند
ز این خواب خواب‌بین‌کش، بیدار شوند
پس آرزوشان اجرا خواهد شد
بدخواه آن‌ها رسوا خواهد شد
صلح در همه دنیا لشکر دارد
جنگ با همه دنیا خطر دارد!

(همان: ۴۹۳)

تو خود این درد بی‌درمان ایران را دوا بنما
دوای دین چو در دست نظام‌السلطنت دادی
تو خود منصور با کفارش ای صاحب دوا بنما
(همان: ۷۷۶)

لاهوتهی در شعر «به نژاد کاوه» از ایرانیان می‌خواهد که کشور را از دست آمریکایی‌ها نجات دهند؛ او از ایرانیان می‌خواهد که از پهلوانان کره درس بگیرند. او می‌داند که مردم کشورش دوست ندارند که بیگانگان در خاک کشورشان رحل اقامت افکنند:

شنو ای خلق نیکونام ایران

نژادکاوه، اولاد دلیران

تو را سرمایه‌داران می‌فریبند

به هر جا با تو در دنیا رقیبند

گر ایرانی تویی، یانکی دگر کیست؟

درون خانه تو کار او چیست؟

یقین دارم که این با میل تو نیست

تو ندھی تن به این‌سان وضع ننگین

ز گردان کره، خون‌سردی آموز

به ضد ظلم از آن‌ها مردی آموز

بس است این حال مسکینانه، برخیز

به دفع قوه بیگانه برخیز

بزن آن را بران از خانه، برخیز

سبک برخیز، از این خواب سنگین!

(همان: ۴۶۳)

دعوت به صلح و آشتی

لاهوتهی از جمله شاعران دوره مشروطه است که بسیار صلح‌طلب است. در واقع از نظر لاهوتهی، فراخواندن مردم برای جنگ، برای برقراری صلح پایدار در جهان است. به نظر او برای تحقق این

شورانگیزترین دیدگاه اجتماعی و سیاسی لاهوتی را وطن‌پرستی او تشکیل می‌دهد. او همه آرمان‌های خود را در وطن محقق می‌داند. به عقیده لاهوتی پیشرفت هر ملت، دستاورد تلاش و غیرت آن ملت است و رمز نگهداری وطن، اتحاد و یکپارچگی است.

در ادبیات مشروطه، سخن از طبقه کارگران مورد استعمار، یکی از درون‌مایه‌های اصلی به شمار می‌آید. لاهوتی نیز از رنج کارگران، آزرده خاطر است؛ کارگرانی که زحمت آنها تمامی ندارد و همواره حق آنها پایمال شده است. لاهوتی در اشعارش بسیار به این قشر توجه و از آنها حمایت می‌کند؛ او بر آن است که همه ثروت پادشاهان، ثمره رنج کارگران است.

یکی از مهم‌ترین مضامینی که به خوبی در شعر لاهوتی در کنار مضامین مهم دیگر انعکاس یافته، آزادی است. آزادی آرزوی دیرینه لاهوتی است؛ او آزادی را برای همه اقشار جامعه خواهان است و برای رسیدن به آزادی، باکی از دست رفتن جان خود ندارد. لاهوتی برای رد کردن دست تبهکاران، مردم را به جنگ و پیکار علیه آنها فرا می‌خواند؛ او جنگ را برای سرکوب فشار و بیدادگری و برای کوبیدن دشمنان لازم می‌داند. البته نباید از یاد بُرد که لاهوتی شاعری صلح‌طلب بوده است؛ هدف او از فراخواندن مردم به جنگ، برقراری صلح است. به نظر او صلح، برعکس جنگ در همه جای جهان طرفدار دارد.

شاعر به کرار شاهان را سرزنش کرده و از آنها انتقاد نموده است. به عقیده او شاهان بیشتر از آنکه در فکر آبادی وطن و رسیدگی به امور

به نظر لاهوتی هنگامی که همه عالم خواهان صلح است، حتماً صلح بر جنگ پیروز می‌شود: زور صلح پیروز خواهد شد؟ آری زیرا که عالم این را می‌خواهد از در جنگ را خواهیم کشت؟ بی‌شک چون نوع آدم این را می‌خواهد جنگ افروزان خواهند سوخت؟ مسلم هر کس را بینیم این را می‌خواهد!

(همان: ۴۹۹)

و کسانی را که به دنبال جنگ هستند، از ته دل نفرین می‌کند و طرفداران صلح را ستایش می‌کند و این احساسات را متعلق به همه مردم ایران می‌داند:

خلق من راهش نکوست
عاقل است او، صلح‌دوست
مرده بادا جنگ و کین!
و آن‌که جنگ و کینه‌جوست
زنده بادا صلح و کار!
بشنوید این بانگ اوست
بانگ ایران کهن
فخر من، امید من!

(همان: ۴۹۸)

بحث و نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ادبیات دوره مشروطه، توجه به مضامین اجتماعی و انعکاس آن در شعر این دوره است. از جمله شاعران متعهد این دوره، ابوالقاسم لاهوتی است که همه تلاش خود را بر آن داشته است تا مردم را از ظلم و ستمی که در آن گرفتار آمده‌اند، رهایی بخشد. اشعار لاهوتی به خوبی جامعه آن عصر را بازتاب داده است. بدون تردید مهم‌ترین و

بهار، محمدتقی (۱۳۷۱). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

خاتمی، احمد (۱۳۸۰). «مضامین سیاسی اجتماعی در شعر مشروطه». *تاریخ معاصر ایران*. سال پنجم. شماره ۱۸. صص ۱۰۲-۸۳.

خارابی، فاروق (۱۳۸۰). *سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه*. تهران: دانشگاه تهران.

ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۷۷). *ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*. سه جلد. تهران: نشر علم.

صدری‌نیا، باقر (۱۳۷۵). «مفهوم ملیت در شعر ابوالقاسم لاهوتی». *ایران شناخت*. شماره ۲. صص ۲۱۷-۱۸۵.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی: از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. تهران: سخن.

لاهوری، ابوالقاسم (۱۳۵۸). *دیوان اشعار*. به اهتمام احمد بشیری. تهران: انتشارات امیرکبیر.

مؤمنی، محمدباقر (۱۳۵۷). *ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه*. تهران: سپیده.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۷). *جویبار لحظه‌ها: ادبیات معاصر نظم و نثر*. تهران: جامی. چاپ دهم.

مردم باشند، تنها در سودای سلطنت و رفاه خود و نزدیکان خود هستند؛ و به همین سبب است که کشور روز به روز ضعیف‌تر می‌شود.

استثمار با آزادی و عدالت اجتماعی مخالف است. استثمار سبب می‌شود که عده‌ای بیش رنج ببرند و کار کنند و در مقابل تعداد کمی از افراد صاحب ثروت شوند. عصر لاهوتی نیز از این مصیبت بی‌نصیب نمانده است. از دیدگاه لاهوتی، پدیده استثمار در ایران زائیده دربار و دین‌فروشان است.

منابع

آجوادانی، ماشاءالله (۱۳۸۲). *یا مرگ یا تجدد*. تهران: اختران.

آژند، یعقوب (۱۳۸۴). *تجدد ادبی در دوره مشروطه*. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

ابومحبوب، احمد (مرداد و شهریور ۱۳۸۶). «ادبیات مشروطه: بوطیقای شعر مشروطه و اشرف‌الدین حسینی». شماره ۱۸. صص ۹۱-۸۰.